بخش شعر (برگزیده از میان شعر یغمائی)

یغمائی، حبیب

بخش خاص شعر در مجلهء آینده زیر نظر استاد حبیب یغمایی بود و آنچه از زیر چشم ایشان می‏گذشت چاپ می‏شد و درین چند ماه اخیر هم بعلت بیماری و سستی‏ احوال ایشان شعری چاپ نشد.ناگفته پیداست مسئولیت درج اشعاری که در بخشهای‏ دیگر مجله به چاپ می‏رسید و می‏رسد با مدیر مجله بوده است و خواهد بود.

حبیب یغمایی درگذشت و داور خوب و ممیز شعر آینده از میان ما به سرای دیگر رفت.مجلهء آینده به احترام مقام والایی که او در سخن فارسی و شعرشناسی داشت‏ مدت یک سال از بخش شعر خالی خواهد بود.

درین شماره چند شعر از او را که از آثار ماندگار این روزگارست به چاپ‏ می‏رسانیم.

از شعرهای چاپ ناشده\*

هرکس از خویشتن خبر دارد که چه نیست ز خیروشر دارد فعل ظاهر مبین،چه می‏دانی‏ از ضمیری که مستتر دارد کاروانی نخست می‏سنجد سودهائی که از سفر دارد می‏کند با سر برهنه طواف‏ تا کلاه من و تو بردارد

\*\*\*

چشم هرگز نمی‏توان پوشید از گناهی که بو البشر دارد بی‏پدر مادر که ارث گناه‏ پسر از این‏چنین پدر دارد1\* شدی ای زمین از تراوش آلوده‏ وانچه آلوده شد خطر دارد ای خوشا خاک پاک ماه که او نه گیاهان نه جانور دارد

(\*)شاعر خود اصل نوشته را به من سپرده است.از روی دست‏نویس او استخراج و چاپ‏ می‏شود.

(1)-نسخهء دیگر:

ارثی ازین‏سان ز آدم و حوا هرکس از مادر و پدر دارد این نهالی که باغبان گشته است‏ غیر تلخی چه برگ‏وبر دارد؟ این وجود کثیف مزبله‏وار فرض کن با هنر ثمر دارد؟ چه شود گر ز خلقتی اینسان‏ آفریننده دست بردارد! خود مپندار بعد ازین عالم‏ گاو خر عالمی دگر دارد

\*\*\*

در سر ماست درد حیرت و وهم‏ حیرت و وهم دردسر دارد بازگشتی اگر بود ماراست‏ بازگشتی که گاو و خر دارد ماورای جهان هستی را نه کسی دیده نه خبر دارد باری آن به که مردم بخرد\*1 دل به گفت پیامبر دارد

\*\*\*

دو گروهند رهنما به کژی‏ بخرد ازین دو تن حذر دارد اول آن‏کس که مغز خشکش هست‏2 دوم آن‏کس که فکر تر دارد تلخکامی بود ز دانش و دید دانش و دید این هنر دارد راه خیام بایدش پیمود هرکه اندیشه و نظر دارد خرم آن‏کس که دیده‏اش کورست‏ ای خوش آن‏کس که گوش کر دارد

\*\*\*

خنک آن‏کس که در شبان دراز ماهرو دلبری به بر دارد.3

شعر دیگر چاپ نشده

درد و دریغا که هیچ پول ندارم‏ نی که هم‏اکنون علی الاصول ندارم‏ شرکت و سهم و زمین و ملک و مغازه‏ مزرعه و مرتع و تیول ندارم‏ وامی اگر می‏کنم گهی ز احبا چارهء پرداخت جز نکول ندارم‏ وامی اگر می‏دهم گهی به اعادی‏ چون ندهم همت وصول ندارم‏ ور که بگویند سرنوشت تو این است‏ این سخن از هیچ‏کس قبول ندارم

شکوه

تبه کردم جوانی تا کنم خوش زندگانی را چه سود از زندگانی چون تبه کردم جوانی را بود خوشبختی اندر سعی و دانش در جهان،اما در ایران پیروی باید قضای آسمانی را به قطع رشتهء جان عهد بستم بارها با دل‏ به من آموخت گیتی،سست‏عهدی،سخت‏جانی،را

(1)-نسخهء دیگر:

تا ز اندیشه وا رها آن به

(2)-نسخهء دیگر:

اول آن خشک مغز گنده دماغ

(3)-نسخهء دیگر:

خرم آن رند مست شاهدجوی‏ هم بتی نازنین به بر دارد کی آگه میشود از روزگار تلخ ناکامان؟ کسی کاو گسترد هر شب بساط کام‏رانی را به دامان خون دل از دیده افشاندن کجا داند؟ به ساغر آن‏که می‏ریزد شراب ارغوانی را نخواهد عمر جاویدان هر آنکو همچو من بیند به یک شام فراق اندوه عمر جاودانی را مذاقت تلختر از زهر بودی چون مذاق من‏ تو هم ای ناصح ار می‏دیدی آن شیرین‏زبانی را وفا و مهر کی دارد حبیبا آنکه می‏خواند به اسم ابلهی رسم وفا و مهربانی را

از خور تا انارک

تا«انارک»ز خاک«چوپانان» شانزده فرسخ است سخت و گران‏ نیست در راه آب و آبادی‏ وحشت‏انگیزتر ز هر وادی‏ نیم شب کرد آن شتربان بار وان‏گه از خواب خوش مرا بیدار خسته و ناتوان و فرسوده‏ خواب ناکرده،خواب‏آلوده‏ بر فراز شتر سوار شدم‏ سر باری که داشتم بار شدم‏ شتر و ساروان و من،سه نفر زی انارک شدیم راه سپر ریگ‏زار است و راه پیدا نیست‏ ره‏شناسنده نیز با ما نیست‏ نه چراغی،نه شعله‏ای،نه مهی، چون دل ظالمان شب سیهی‏ چتر مانند ابرهای سیاه‏ بسته بر اختران روشن راه‏ ریگ تازنده چون رها شده دیو کرده هامون پر از غرنگ و غریو بر سروچشم،خاک پاشنده‏ چهره و گوش را خراشنده‏ آن شتربان زمان هشت ز دست‏ که شتر راهبرتر از من هست‏ نزند خویش بی‏گدار به آب‏ نرود هیچ،جز به راه صواب‏ چون شتر یافت خویشتن آزاد رو به هرجانبی که خواست نهاد ریگ‏زاران سپرد چابک و چست‏ تا به هامون رسید و راه درست

\*\*\*

پی‏روی از نجیب جانوری‏ به که از بی‏شعور راه‏بری‏ ناشناسندگان که راه برند کاروان را به پرت‏گاه برند چون نداری ز راهی آگاهی‏ پی‏روان را مران به بی‏راهی‏ نکشد قوم را به راه هلاک‏ جز بداندیش جاهل بی‏باک‏ مرد اگر بخردست،لج نکند کارها را ز لج فلج نکند